

مهر

باحاج محمود نادری خادم آخرین بازمانده مهر سازان دستی مشهد که در محله رضا شهر سکونت دارد

حاج آقا «محمود نادری خادم»، موسفید کردهای عارف مسلک است که در هفتاد و هفت سالگی همچنان نان بازاری خودش را می خورد؛ آن هم از راه مهر سازی دستی و سنتی. خانواده نادری خادم، مهر سازی را از پدر بزرگشان «میرزا غلامرضا نادری خادم» به ارث برده اند. فردی که مودن حرم مطهر رضوی بوده و صدای خوشی هم داشته است. پسرش «محمود نادری خادم» نیز از همان کودکی شغل پدر را پیش می گیرد و تا امروز که تنها بازمانده هم صنفان خودش است، همچنان به این کار اشتغال دارد. گزارش پیش رو روایت اواز پیشه های است که این روزها سراغش را نه در حجره های قدیمی و کاروانسراهای بازمانده از مشهد قدیم می توان دید و نه در کارگاه های صنعتی و ماشینی مشهد.

افتخار نان بازو خوردن

آفتاب کم جان پاییزی گوشه آسمان اول صبح را گرفته است که در خانه قدیمی او در محله رضا شهر را به رسم میهمانی می گویم تا او با روی خوش و قامتی نیم خمیده در قاب در نمایان شود و ما را میهمان خانه و کارگاه مهر سازی دستی اش کند. وارد که می شویم در سمت راستمان ساختمانی آجری و کوچک قد علم کرده است. ساختمانی که رنگ و روی تیره خشت و گلی اش حکایت از نیم قرنی که پشت سر گذاشته، دارد. باقی زمین این خانه که در انتهایش کارگاه قدیمی مهر سازی آقای نادری قرار گرفته، درخت های سر به آسمان گذاشته گرد و چنار است؛ درخت هایی که نهالش بادرست های خود حاج آقا در زمین کاشته شده و ریشه دوانده است؛ چیزی که در نگاه اول از تماشای این همه سادگی در چشم می نشیند، قناعتی است که آقای نادری خادم آن را سر لوحه زندگی خود قرار داده تا کسب روزی حلال تنها افتخار بزرگش در هفت دهه نان بازو خوردن باشد.

ما عمری را در این کار بودیم اما متأسفانه حمایت نشدیم. درد اینجاست که ما به عنوان یک کشور مسلمان باید مهر نماز مان را از چین وارد کنیم در حالی که تولید کننده داخلی داریم ولی به خاطر نبود حمایت عطای کار را به لقایش می بخشد و می رود دنبال کسب دیگری

از سیگار پیچی تادرودگری بازار قالی فروش ها

زیر سایه قدیمی ترین درخت حیاط این خانه می نشینیم تا او روایت روزهای پشت سر گذاشته اش را اینطور بازگو کند: پدر بزرگم بنا بود و پدرم غلامرضا نادری خادم هم به او کمک می کرد تا اینکه وارد شغل سیگار پیچی شد؛ شغلی که در نبود دستگاه های ماشینی با دست انجام می شد. البته مراد از سیگار، این سیگارهای کاغذ پیچ امروزی نیست؛ منظور ما سیگار برگ است که به دست عده ای از مردم عامه با شیوه ای خاص لای برگ های توتون پیچیده می شد تا به مصرف اعیان و اشراف برسد. پدرم را بعدها در دوره رضا شاه به زور برای ساختن بند فریمان بردند و همین شد که خانواده مادر این شهر ماندگار شدند. من خودم متولد قلعه نو فریمان هستم. پدرم بعدها به مشهد آمد و جلوی حمام شاه در راسته بازار قالی فروش ها مشغول درودگری شد. پاشنه کفش می تراشید و به چرم دوزهای می داد تا آن ها برای قالب تراش خورده کفشی بدوزند.

منبت کار رواق های حرم بودم

در کنار همه این ها پدرم صدای خوشی هم داشت، آن چنان که با وجود لکنت زبانش، این استعدادش از نظر خلق پنهان نماند. حرف صدای خوشش که به گوش خادمان آستانه رسید، او را به عنوان مؤذن استخدام کردند. جالب اینجا بود که پدرم وقتی اذان می گفت لکنت نداشت و کلمات را روان می خواند. پیش از او هم پدر بزرگ و پدر پدر بزرگ خادم حرم مطهر بودند و ما پسوند خادمی را که پشت فامیلمان افتاده از همین جابه ارث برده ایم. خودم هم در جوانی مدتی به کار منبت کاری رواق ها مشغول بودم. اوستا شکر... نامی سرکارگر مان بود که روزی دوتومان می گذاشت کف دستمان تا ما برایش کار کنیم.

